



دانش عمومی



ملخک

بازی، زندگی، آرمانشهر | برنارد سوئس | آرش فرزاد |

The Grasshopper

Games, Life, and Utopia

Bernard Suits

Illustrations by Frank Newfeld

Arash Farzad



ملخک

بازی، زندگی، آرمان شهر

پرنارد سوئس

تصویرگر: فرانک نیوفلد

ترجمه آرش فرزاد

ویراستاری و نمونه خوانی: تحریریه بیدگل

مدیر هنری و طراح لی اوت: سیاوش تصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، ۱۴۰۱ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۰۴۵-۸

نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فجر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgol.ir

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

برای نانسی و مارک و کان



فهرست

۹	درباره کتاب
۱۳	دیباچه
۱۷	سپاسگزاری
۱۹	بازیگران
۲۱	یک: مرگ ملخ
۲۹	دو: شاگردان
۳۹	سه: ساخت یک تعریف
۷۳	چهار: شوخی گیران، متقلبان، بازی خراب کنان
۸۱	پنج: بازگشت به خانه از مسیر طولانی تر
۸۹	شش: ایوان و عبدل
۱۰۷	هفت: بازی ها و پارادکس
۱۲۱	هشت: کوه نوردی
۱۲۷	نه: ضربه وارونه
۱۴۳	ده: پیشه فوق العاده پرفیریو اسنیک
۱۷۱	یازده: شرح حال بارتولومه درگ
۱۸۹	دوازده: بازی های باز
۲۰۹	سیزده: آماورها، حرفه ای ها، و بازی هایی که آدم ها می کنند
۲۲۹	چهارده: رستاخیز
۲۴۵	پانزده: گره گشایی

۲۷۳

دربارهٔ پیوست‌ها

۲۷۵

پیوست یک: ابله بر سر تپه

۲۹۷

پیوست دو: ویتگنشتاین در چمن‌زار



دربارهٔ کتاب

شخصیت اصلی این کتاب، یعنی ملخ، برگرفته از حکایتی از ایزوپ^۱ است که در آن مورچه در طول تابستان با کار و کوشش فراوان غذای زمستانش را پیشاپیش انبار می‌کند حال آن‌که ملخ تنبل و بی‌کار به فکر زمستان نیست و با رسیدن فصل سرما گرفتار گرسنگی و بلا می‌شود و خواهش‌هایش از مورچه برای اندکی غذا به جایی نمی‌رسد. ولی اینجا حکایت ملخ از منظری دیگر روایت می‌شود، زیرا چنان‌که می‌بینیم خردمند واقعی در این روایت تازه دیگر مورچه نیست، بلکه ملخ است. این ملخ راستین سراسر تابستان سرگرم بازی بوده است و حالا که زمستان دارد کم‌کم فرا می‌رسد سرخوشانه مرگ را در آغوش می‌کشد و بی لحظه‌ای تردید شیوهٔ زندگی‌اش را تنها شیوهٔ درست زندگی کردن می‌خواند و با تمام توان در دفاع از آن پایداری می‌کند.

اما حکایت ملخ ما دیگر در دایرهٔ تنگ پندآموزی باقی نمی‌ماند و ماجراهایی پُربحث و جدل را رقم می‌زند تا نشان دهد که اندیشه‌های این ملخ فرزانه بر چه بنیادی استوار است و مقصودش از این گفته چیست که بازی کردن یگانه شیوهٔ درست زیستن است. نویسندهٔ کتاب با گزینشی هوشمندانه از روایت

۱. Aesop؛ ایزوپ، یا در تلفظ یونانی‌اش آیسوپوس، نویسندهٔ یونانی در قرن ششم پیش از میلاد که با قصه‌ها و حکایت‌هایش در جهان نامدار شد. بسیاری از حکایت‌های نام‌آشنا در ادبیات فارسی، برگرفته از قصه‌های او هستند.

داستان‌پردازانه بهره می‌گیرد تا پی‌جویی پرسش‌های فلسفی‌اش را برای خوانندگان هرچه جذاب‌تر و خواندنی‌تر کند. به‌راستی در زندگی آرمانی، در آرمان شهر، کارکردن بهتر است یا بازی کردن؟ اصلاً آیا تفاوتی بین کار و بازی وجود دارد یا هرچه می‌کنیم در واقع جُز بازی نیست؟ شاید خودمان خبر نداریم که تمام کنش‌هایمان در واقع بازی‌اند. برای پاسخ‌یابی باید ببینیم که مقصود از بازی و بازی کردن چیست. و به این ترتیب، پژوهشی گسترده برای تعریف بازی‌ها شکل می‌گیرد که حاصل بحث و جدل ملخ با شاگرد شکاک است که در هر نکته و هر معنایی پرسشگری و چون‌وچرا می‌کند و استادش را با چالش و دشواری روبه‌رو می‌کند.

همچنان که در آغاز کتاب در بخش معرفی بازیکنان می‌بینیم، در این کتاب انبوهی از شخصیت‌های جوراجور نقش‌آفرین داستانک‌های پُرماجرایی می‌شوند که هر یک در اعتراض به، یا در دفاع از، اندیشه‌ای پدیدار می‌شوند و در این پدیداری و ماجراجویی و قصه‌پردازی هیچ حدومرزی را نمی‌پذیرند و از هر مکان و زمان معقول و نامعقولی سردر می‌آورند و خودنمایی می‌کنند. گوناگونی شیوه‌های روایی در این کتاب و روش نویسنده در طرح اندیشه‌های خود همواره مورد توجه و تحسین منتقدان بوده است و بسیاری آن را یکی از لذت‌بخش‌ترین کتاب‌های فلسفی دانسته‌اند. بخش زیادی از کتاب دیالوگی است بین ملخ و شاگرد شکاک او، اما در میانه این بحث و جدل‌ها هر دوی آنها دم‌به‌دم دست به دامن داستان‌پردازی می‌شوند و به هر زحمتی هست می‌کوشند منظورشان را با این داستان‌ها روشن‌تر کنند. در همین پاره‌داستان‌های شگفت‌آور است که با ماجراها و شخصیت‌هایی از هر گوشه دنیا آشنا می‌شویم و تماشاگرِ کوشاگری‌ها و دیوانه‌بازی‌هایشان می‌شویم. اما جز دیالوگ، در یک مورد نیز مقاله‌ای را می‌خوانیم که ملخ برای انتشار در نشریه‌ای آماده کرده است و در جایی دیگر هم یک گزارش پزشکی را که شرح حال و تاریخچه یکی از بیماران یک آسایشگاه روانی است.

اگر ملخ از ما می‌خواهد که فقط بازی کنیم و همزمان این کتاب را پیش رویمان می‌گذارد، پس چه بسا خواندن این کتاب هم یک بازی باشد. در این بازی آکنده از ماجرا و چیستان، این پرسش بنیادین فلسفی را پی می‌گیریم که به‌راستی بهترین طریق زیستن کدام است؟ خود ملخ آموزه‌اش را در این حکم خلاصه می‌کند که همگی «باید بیکاره باشید».

آرش فرزاد



دیباچه

ملخ این کتاب همان ملخی است که ایزوپ به او در مقام سرمشق بی‌تدبیری آوازه‌ای جاویدان بخشید. ولی درحالی‌که ایزوپ به همین خرسند بود که از این آفریده شگفت‌قهرمانی برای قصه‌ای پندآمیز بسازد، در اینجا او نمونه روشن — و بازگوینده شیوای — ارزشمندترین شیوه زندگی است. از آنجاکه ملخ ما آرمان‌شهراندیشی کوشاست که از زمانه خود پیش است، پایبندی استوارش به آرمانی زود هنگام او را به کام مرگ می‌کشد. اما چون آرمان‌پرستی ژرف‌اندیش هم هست، می‌تواند پیش از فرارسیدن پایان، از آن آرمان — و مرگی که پیامد پیش‌بینی‌پذیر این پی‌جویی برآمده از دل‌وجان اوست — دفاع کند. نکته کانونی در این دفاع این ادعای ملخ است که هستی آرمان‌شهر در بنیاد وابسته به بازی کردن است، و از این رو این کتاب بیش از همه در پی فرمول‌بندی یک نظریه بازی‌هاست.

این نظریه نمی‌خواهد به هیچ شیوه سراسری سهمی در آن زمینه پژوهشی داشته باشد که در محافل رسمی با عنوان نظریه بازی شناخته می‌شود، اگرچه شاید برخی کارشناسان نظریه بازی در آن چیزهایی جالب‌تر از صرفاً نکات کوچک و جزئی بیابند. نیز این کتاب اساساً در پی همیاری در حوزه‌های جامعه‌شناسی

یا روان‌شناسی اجتماعی نیست، گو اینکه در آن کنکاش گسترده‌ای درباره نقش بازی وجود دارد و بخشی نیز خطاب به کتاب اریک برن، بازی‌هایی که آدم‌ها می‌کنند، آمده است.

گرایش کتاب در یک معنای سنتی کلمه فلسفی است؛ یعنی کوششی است برای کشف و فرمول‌بندی یک تعریف و پیگیری دلالت‌های آن کشف، حتی هنگامی که ما را به راه‌هایی نیندیشیده و گاه آزارنده می‌کشاند.

البته از دزدگی نسبتاً گسترده‌ای که این روزها درباره جست‌وجوی تعریف‌ها در میان اجتماعات فلسفی و در واقع در کل اجتماع اهل اندیشه وجود دارد آگاهم. ویتگنشتاین^۲، که یکی از سرسخت‌ترین (و بی‌شک شگفت‌ترین) سخنگویان نگرش ضدتعریف‌سازی است، در اشاره‌ای مشهور کوشش برای تعریف بازی‌ها را گواه بی‌نظیری بر این نکته می‌داند که کوشش برای تعریف هر چیزی بیهوده است. او هشدارمان می‌دهد که «نگوید که "حتماً چیزی مشترک میان‌شان است وگرنه به آنها نام بازی را نمی‌دادند، بلکه بنگرید و ببینید که آیا چیزی مشترک در میان همه آنها هست یا خیر.» هیچ خرده‌ای به این پند نمی‌توان گرفت. متأسفانه خود ویتگنشتاین از آن پیروی نکرد. بی‌تردید او نگریست، ولی چون پیشاپیش به این نظر رسیده بود که بازی‌ها تعریف‌کردنی نیستند، نگریستش گذرا بود و از این رو چیز چندانی ندید. برای همین خواننده را دعوت می‌کنم تا در نگریستی دیرپاتر و تیزبینانه‌تر به بازی‌ها با من همراه شود، و این داوری را که آیا همه بازی‌ها چیزی به اشتراک دارند یا خیر، تا زمان پایان یافتن چنین واریسی‌ای به عقب بیندازد. برای پرهیز از بدفهمی‌های احتمالی، باید گزاره‌ای تکذیبی نیز بیاورم. پی‌جویی پیش‌رو گونه‌ای بیانیۀ ضد تعریف‌سازی نیست و نباید آن را چنین انگاشت، و نیز نباید نیروی مجابگری‌اش را وابسته به پابندی آن به اصل کلی سودمندی

1. role-playing

۲. Ludwig Wittgenstein (۱۹۵۱-۱۸۸۹): فیلسوف اتریشی-انگلیسی.

تعریف‌سازی دانست. در کل به نظر می‌رسد منطقی‌تر است با این فرضیه آغاز کنیم که برخی چیزها تعریف‌شدنی‌اند و برخی خیر، و اینکه یگانه راه برای دریافتن اینکه هر چیزی در کدام گروه قرار می‌گیرد این است که پیرو اندرز سودمند ویتگنشتاین باشیم و بنگریم و ببینیم.



سپاسگزاری

بخش‌هایی از این کتاب پیش‌تر در جاهایی دیگر چاپ شده‌اند. فصل یک، آخرین بخش فصل سه و فصل پانزده نسخه‌هایی بازبینی شده از بخش‌هایی از دو جستارند که نخست در کتاب *فلسفه ورزش*: مجموعه جستارهایی نوین (چارلز سی. تامس، ۱۹۷۳)^۱ منتشر شده‌اند؛ بخش آغازین فصل سه نخست با عنوان «بازی چیست؟» در شماره ۳۴ نشریه *فلسفه علم* (۱۹۶۷)^۲ منتشر شد؛ فصل هفت با عنوان کنونی‌اش در شماره ۳۶ همان نشریه منتشر شد^۳؛ و چندین پاراگراف در فصل سه برگرفته از مقاله‌ای است با عنوان «آیا زندگی بازی‌ای است که می‌کنیم؟» که نخست در نشریه *اخلاق‌شناسی* چاپ شد.^۴ از ناشران آنها بابت اجازه به‌کارگیری این متن‌ها بی‌نهایت سپاسگزارم.

این کتاب با کمک مالی انجمن پژوهش‌های علوم انسانی در کانادا منتشر شده است. همچنین پیدایش این کتاب بسیار مرهون شماری از کسانی است که با امیدبخشی و علاقه‌شان به پی‌جویی‌های من در بررسی بازی‌ها در گذر سال‌ها پشتیبانم بوده‌اند. از این رو سپاسگزار همه آنانم، از جمله چارنر پری،

1. *The Philosophy of Sport: A Collection of Original Essays* (Charles C. Thomas, 1973)
2. "What Is a Game?" *Philosophy of Science* 34 (2):148-56 (1967)
3. "Games and Paradox," *Philosophy of Science* 36 (3):316-21 (1969)
4. "Is Life a Game We Are Playing?" (excerpt). *Ethics* 77, (3): 209-13 (1967)

ریچارد رادنر، جی سپر میناس، نیتن برت و به‌ویژه جن ناروسون. و نیز قدردانِ همکاریِ به‌راستی دل‌انگیزیِ هستیم که با اعضای نشریه دانشگاه تورنتو داشته‌ام، به‌خصوص آر.آی.کی دیویدسون، جین جیمیسون، مارگارت پارکر، لوری لوئیس و ویلیام روتر.



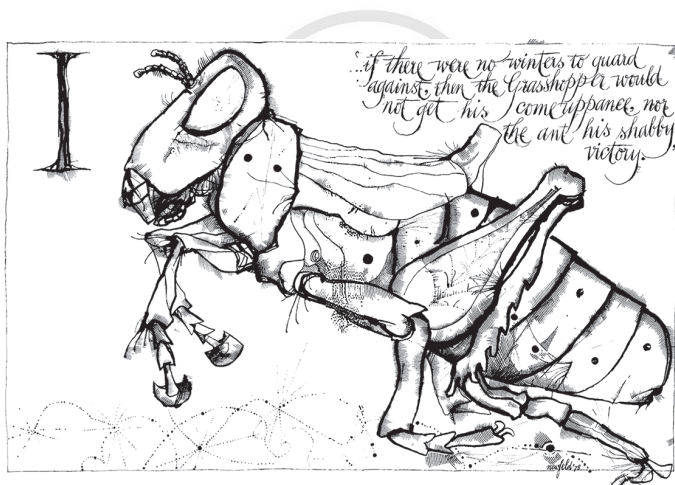
بازیگران

ملخ	یک کارورز کاهل ولی اندیشمند در حشره‌شناسی کاربردی
شکاک و دوران‌دیش	شاگردان ملخ
پروفسور قیلوله	یک استاد دانشگاه که بیش از حد معمول به دام حادثه می‌افتد
دکتر تهدید	یک آدمکش
اسمیت و جونز	دو بازیگر مکمل که تمایل بسیاری دارند خودشان را گرفتار موقعیت‌هایی کنند که بغرنج اما روشن‌گرنده.
رایینسون	دوست اسمیت و جونز که هرگاه لازم باشد از او صحبت به میان می‌آورند
ایوان و عبدل	دو افسر نظامی بازنشسته که پی سرگرمی‌اند
صدای منطق	کینه‌جوی درون ایوان و عبدل
سیر ادموند هیلاری	یک کوه‌نورد
پورفیریو اسنیک	بزرگ‌ترین جاسوس جهان
بارتولومه درگ	بزرگ‌ترین حوصله‌سربر جهان
دکتر هیشریکه	درمانگری که به اسنیک و درگ مشاوره می‌دهد
آقای کوشا و آقای جویا	دو آرمان‌شهروندِ ناخشنود

یک

مرگ ملخ

که در آن ملخ، پس از دفاع در برابر شاگردانش از شیوه‌اش در زندگی و مرگ پیش رو، می‌میرد



روشن بود که ملخ از زمستان جان سالم به در نخواهد برد و پیروانش در نشستی که بی‌تردید یکی از آخرین دیدارهایشان بود، گرد او آمده بودند. بیشتر آنها پذیرفته بودند که زمان مرگش نزدیک است، ولی چند تنی هنوز از اینکه چنین چیزی مجال رخداد می‌یافت در خشم بودند. دوراندیش^۱ از گروه دوم بود و

۱. Prudence؛ در متن انگلیسی برای دوراندیش از ضمیر مؤنث استفاده شده است.

با آخرین درخواستِ خود نزد ملخ آمد. گفت: «ملخ، چند نفری از ما توافق کرده‌ایم که قسمتی از غذایمان را به تو بدهیم و تا بهار کمک حالت باشیم. تابستان آینده کار می‌کنی و عوضش را به ما می‌دهی.»

ملخ در پاسخ گفت: «فرزند عزیزم، موضوع هنوز هم برای تو روشن نشده. واقعیت این است که من کار نخواهم کرد تا چیزی به شما پس بدهم. به هیچ رو کار نخواهم کرد. گمان می‌کردم زمانی که مورچه مرا از درِ خانه‌اش راند، این را به خوبی روشن کرده‌ام. البته رفتنم به پیش او از ابتدا اشتباه بود. سستی کردم، سستی‌ای که دیگر به آن تن نخواهم داد.»

دوران‌دیش باز ادامه داد: «ولی ما سهمی از غذایمان را بی هیچ چشمداشتی به تو می‌دهیم. اگر هم بخواهی، اصلاً اجباری ندارد که چیزی به ما برگردانی. از این گذشته، ما مورچه که نیستیم.»

ملخ پاسخ داد: «نه، مورچه نیستید، دیگر نیستید. ولی ملخ هم نیستید. چه دلیلی دارد که حاصل دسترنجتان را به من بدهید؟ بدون شک عادلانه نیست، آن هم حالا که من به این روشنی می‌گویم که عوضش را بهتان پس نخواهم داد.» دوران‌دیش فریادزنان گفت: «ولی آن نوع عدالت فقط عدالتِ مورچه‌هاست. ملخ‌ها کاری با این جور "عدالت‌ها" ندارند.»

ملخ گفت: «درست می‌گویی. عدالتی که رعایتِ انصاف در معامله باشد درخورِ زندگی ملخ‌های واقعی نیست. ولی جورِ دیگری از عدالت هم هست که نمی‌گذارد پیشنهادتان را بپذیریم. چرا مشتاقید کار کنید تا من زنده بمانم؟ مگر دلیلش این نیست که من در زندگی‌ام آن چیزی را پیاده کرده‌ام که شما آرزویش را داشته‌اید و حالا نمی‌خواهید نمودِ آرزوهایتان از بین برود؟ خواست شما را می‌فهمم و تا اندازه‌ای حتی آن را درخور ستایش هم می‌دانم. ولی در بنیادش ناهمساز است و نتیجه عکس می‌دهد. و اگر زبان بی‌پرده‌ام خاطرتان را نرنجانم، باید بگویم که این خواستِ ریاکارانه هم است.»